



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (۱) الَّذِي جَمَعَ مَالاً وَ عَدَدَهُ (۲) يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ (۴) وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ (۵) نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ (۶) الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْفُؤَادَةِ (۷) إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَسَدَةٌ (۸) فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ (۹)﴾.

این سوره مبارکه ای که «علم بالغلبة» آن «الهمزة» است، چه اینکه برخی از مفسران «علم بالغلبة» آن را «لمزة» و مانند آن هم نامیدند؛ چون یک تسمیه مأثوری در کار نبود. قرآن کریم برای اینکه امت واحده درست کند و انسان را به کرامت او وادار کند چه در بحث‌های فردی و چه در بحث‌های جمعی و اجتماعی انسان را به عظمت و جلال و شکوه او که روح اوست معرفی کرد که ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۱. کمال و نقص از یک سو، سلامت و مرض از سوی دیگر، این عناوین چهارگانه را مبسوطاً در قرآن کریم بیان کرد که چه کسی قلب سلیم دارد چه کسی گرفتار ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾^۲ است، چه کسی به کرامت بار یافته است و بار می‌یابد که ما انسان را به عنوان یک موجود کریم خلق کردیم ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾^۳ و چه کسی از این کرامت سقوط کرده است و به حضيض افتاده است و گرفتار ذلت شده است.

۱. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

۲. سوره بقره، آیه ۱۰؛ سوره مائده، آیه ۵۲؛ سوره انفال، آیه ۴۹.

۳. سوره اسراء، آیه ۷۰.

مسائل اخلاقی را بازگو می‌کند از نظر روان‌شناسی، مسائل مالی را ذکر می‌کند از نظر اقتصادی که مال سبب شرف و کمال نیست، نه نداشتن حقارت است و نه داشتن برجستگی. اینها را توضیح می‌دهد و کسی که عقده‌ای دارد حقارتی در خودش احساس می‌کند از نظر روانی مجاز نیست که حقارت خودش را با تحقیر دیگران ترمیم کند، بلکه باید حقارت خودش را درمان کند.

ظاهر این سوره نشان می‌دهد که در مکه نازل شده است چون برخی از شأن نزول‌ها هم درباره اُخنس و مانند آن تأیید می‌کند.^۱ برخی‌ها ادب اجتماعی را رعایت نمی‌کردند؛ هُمزة و لُمزة دو صیغه مبالغه هستند کسی که خیلی از موارد در صدد تحقیر دیگران است با اشاره کردن با لب و دهن، با چشم و ابرو و سایر جهات تحریکی دیگری را تحقیر می‌کند، این شخص «کثیر التحقیر» است خیلی‌ها را مورد اهانت قرار می‌دهد می‌گویند هُمزة، یک؛ لُمزة، دو؛ با این تفاوتی که با اعضای گوناگون خود دیگری را تحقیر می‌کند؛ مثل «ضَحَك» که خیلی پرخنده است داستان‌های زیادی نقل می‌کند و زیاد می‌خندد و مانند آن.

فرمود وای بر اینها! اینها کسانی‌اند که نه ادب خانوادگی را رعایت می‌کنند نه ادب اجتماعی را. انسان به آبرو و حیثیت زنده است؛ اگر حیثیت افراد تحقیر بشود اینها گسسته‌اند از جامعه گسسته کار وابسته و منسجم ساخته نیست. کاری منسجم از جامعه ساخته است که جامعه منسجم باشد، جامعه‌ای که برخی از افراد در آن همزه و لُمزه‌اند، ادب را رعایت نمی‌کنند دیگران را تحقیر می‌کنند، در اثر داشتن مال خود مغرور می‌شوند، آن عقده‌ای که در درون خود آنها است با تحقیر دیگران می‌خواهند عقده‌گشایی کنند این جامعه منسجم نیست، جامعه‌ای که منسجم نبود کار واحد و منسجم انجام نمی‌دهد، کارهای اجتماعی می‌ماند می‌شود یک ملت پراکنده؛ مثل «جَرَادٌ مُتَشَرِّر»^۲

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۶۰؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۸۱۸.

۲. ر. ک: سوره قمر، آیه ۷.

از جراد منتشر کاری ساخته نیست از نحل کاری ساخته است که عسل تولید می‌کند، یک نظمی هست، یک رهبری هست یک امامتی هست یک پیشوایی هست یک فرماندهی هست و مانند آن.

بنابراین هر کس جامعه را و افرادی را با چشم و ابروی خود، از یک سو؛ با لب و دهن خود، از سوی دیگر؛ با دست و اشاره‌های سر، از سوی سوم و مانند آن بخواهد تحقیر کند و ادب نشود و توبه نکند وای بر او! ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾. منشأ این هم داشتن امور مالی است؛ بخشی‌ها آن عقده روانی است که اشاره شد بخشی هم داشتن این ثروت‌اندوزی است. آن نظام ارباب و رعیتی این پدیده شوم را به همراه دارد، قدرت مالی این پدیده شوم را به همراه دارد، اکتناز و زراندوزی این پدیده شوم را به همراه دارد؛ اینها فکر می‌کنند که این مال آنها را از حوادث و رخداد تلخ حفظ می‌کند. ﴿الَّذِي جَمَعَ مَالًا﴾ و مرتب اینها را می‌شمارد که هر روز بر صفر آن افزوده شود بر رقمش افزوده شود، عدد قلیل به عدد کثیر برسد، عدد کثیر به اکثر برسد و مانند آن؛ آن‌گاه می‌پندارد که این جلوی حوادث تُند و تلخ را می‌گیرد و این مالی را که می‌شمارد مرتب بر ارقام آن می‌افزاید فکر می‌کند کثرت مال او را از گزند رخدادهای تلخ مصون نگه می‌دارد از بیماری مصون نگه می‌دارد از مرگ مصون نگه می‌دارد؛ ﴿الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ﴾ و صرف تعدید و شمارش مال برای این نیست که بداند چقدر مال دارد، بلکه براساس آن گمان فاسد و کاذبی است که خیال می‌کند ﴿يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾، کسی که مرگ را فراموش کرده است خود را جاودانه می‌پندارد.

آن‌که در سوره مبارکه «کَهِف» قصه‌اش گذشت که وقتی وارد باغش شد گفت: ﴿مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا﴾ و در جاهلیت هم برخی از اموال را می‌گفتند مِلْکِ نَمِیر، مِلْکِ نَمِیر، مال نَمِیر، این عناوین سه‌گانه را می‌دادند خیال می‌کردند که این می‌ماند. خودش گمان می‌کرد که این مال او را از گزند مرگ و بیماری و مانند آن حفظ می‌کند.

این ﴿يَحْسَبُ﴾ نشان می‌دهد که این فعل، فعل مضارع است و آن ﴿أَخْلَدَ﴾ ماضی است که در سبک مضارع حفظ کرده است؛ خیال می‌کند که مال او، او را خالد و جاوید نگه می‌دارد که معنای مضارع باید از این ﴿أَخْلَدَ﴾ استفاده شود ﴿يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَ﴾.

اینها به عنوان تمثیل است نه به عنوان تعیین. گاهی قدرت سیاسی است گاهی قدرت مرکزی است گاهی قدرت فرمانروایی است گاهی قدرت‌های دیگر است که ﴿يَحْسَبُ أَنَّ﴾ این قدرت ﴿أَخْلَدَ﴾؛ منتها حالا چون جریان أخنس و امثال أخنس گرفتاری مال بود و مال در بسیاری از موارد منشأ چنین فتنه و آشوبی هست قرآن کریم از آن تعبیر کرد به ﴿يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَ﴾.

بعد می‌فرماید اگر درمان نکرد و جامعه را ارباً اربا کرد، کرامت مردم را حفظ نکرد، آبروی دیگران را ریخت، این باید تنبیه بشود. ﴿كَلَّا﴾ این چنین نیست، نه او حق همز و لمز دارد، یک؛ نه حق دارد اکتناز کند، دو؛ نه حق دارد خیال باطل کند که ﴿أَخْلَدَ﴾، سه؛ بنابراین این حرف‌ها حرف‌های باطلی است. نه تنها حرف باطل است ما کاری به این مکتب او نداریم خیال باطل می‌کند، بلکه جامعه‌ای را رنجاند، حیثیت افرادی را هتک کرد، اهانت کرد هتک حرمت انسان کیفر تلخ دارد.

مستحضرید که بعضی از امور دینی یک امور جهانی است حتی نسبت به حیوانات؛ شما در باب «أَطْعَمَهُ وَ أَشْرَبَهُ» فقه می‌خوانید که «لِكُلِّ كَبِدٍ حَرَّىٰ أَجْرٌ»^۱ این اطلاقش تخصیصی و تقییدی نشد، این عمومش تقیید و تخصیصی پیدا نکرد؛ یعنی هر جگر تشنه‌ای را کسی سیراب کند اجر است ولو کِلَاب. اگر یک حیوان تشنه‌ای را ولو یک سگ تشنه‌ای را کسی آب بدهد ثواب می‌برد «لِكُلِّ كَبِدٍ حَرَّىٰ أَجْرٌ»، مسلمان و کافر و مانند آن ندارد. این دین اجازه

نمی‌دهد که انسان نسبت به هم‌نوع خود بی‌ارتباط باشد و اگر جامعه‌ای زخمی شد، حالا یا در اثر جنگ نیابتی یا جنگ بین‌المللی یا جنگ دیگری که ابرقدرت‌ها تحمیل کرده‌اند، یک ملت دیگری یک امت دیگری می‌تواند این زخمی‌ها را درمان کند پانسمان کند و مشکل این جنگ‌زده‌ها را حل کند ولی بی‌تفاوت باشد، مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) در جلد هشت کافی این بیان نورانی را از امام صادق (صلوات الله و سلامه علیه) نقل کرده است که مسیح (سلام الله علیه) فرمود: «إِنَّ التَّارِكَ شِفَاءَ الْمَجْرُوحِ مِنْ جُرْحِهِ شَرِيكَ لِحَارِجِهِ»^۱؛ اگر ملتی زخم‌خورده باشد جنگ‌زده باشد یا فردی آسیب‌دیده باشد و در اثر جراحتی که بر او تحمیل شده است زخمی باشد و دیگران اطلاع داشته باشند و او را درمان نکنند پانسمان نکنند به فکر علاج او نباشند و درمان او را عالماً و عامداً ترک کنند، این شریک جُرم کسی هستند که او را مجروح کرده است. «إِنَّ التَّارِكَ شِفَاءَ الْمَجْرُوحِ مِنْ جُرْحِهِ شَرِيكَ لِحَارِجِهِ»؛ دین بخواهد منسجم باشد که باید باشد تا کار منسجم انجام بدهد و کار جمعی را که مربوط به یک دولت و مملکت است به آسانی انجام بدهند چاره جز درمان این دو جهت نیست: یکی آن عقده‌های بیجا را از نظر روانی و اخلاقی و تهذیب نفس حل کرد، یکی این باور باطل و خیال‌زدگی که «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ»^۲ این را هم باید با موعظه حل کرد که نه این مصحح و مجوز بی‌ادبی است و نه آن مرخص و مجوز ترک ادب است نه آن و نه این. تا جامعه یک واحد نباشد طبق بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که بعد از فتح مکه فرمود: «هُمْ يَدُ عَلَي مَنْ سِوَاهُمْ»^۳؛ فرمود اینها دو دست نیستند یک دست هستند؛ چون دو دست گرچه دو دست است، اما اگر یکی نشوند کاری حل نمی‌شود؛ لذا در روایات ما ائمه این مثال را زدند، گفتند اگر هر کدام از این دو دست غبارآلود باشد شما این را بخواهید زیر شیر نگه ندارید یا درون حوض ببرید یا در آب جاری قرار بدهید تا این دو هماهنگ نشوند

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۳۴۵.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۰۳.

«تَغْسِلُ إِحْدَيْهِمَا الْآخَرَى» هر دو پاک نمی‌شوند. فرمود مثل دو برادر ایمانی «مَثَلُ الْيَدَيْنِ تَغْسِلُ إِحْدَيْهِمَا الْآخَرَى»^۱ فرمود شما دو دست نیستید یک دست هستید، «هُمْ يَدٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ»؛ اگر چنین است نه آن عقده روانی باید باشد نه این توهم اقتصادی، «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» نباید باشد، جامعه محترم‌اند و افراد برجسته‌اند. در محضر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هر کس می‌آمد حضرت تأدبی می‌کرد که معلوم بود که برای او حرمت خاص قائل است؛ چنین جامعه‌ای پویا است چنین جامعه‌ای متحد است چنین جامعه‌ای نه بیراهه می‌رود نه راه کسی را می‌بندد.

اگر کسی این تربیت دینی در او اثر نکرد فرمود: «كَلَّا» آن همزه بودن نمی‌ماند، این لمزه بودن نمی‌ماند، این تعدید مال نمی‌ماند آن حسابان نمی‌ماند این توهم خلود نمی‌ماند، اینها نیست اینها همه را باید خط باطل روی آن کشید. نه اینکه خط بطلان باید کشید کسی کاری با آنها ندارد اینها از این امور طرفی نمی‌بندند، نخیر! اینها بیماری‌هایی بود که جامعه را مجروح کرده است، باید پاسخ اینها را بدهند؛ «كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ» اینها را حطمه می‌اندازند. الفاظ و اصطلاحات قرآنی چون نیاز به تفسیر دارد، بعد از اینکه این کلمات و عناوین یاد می‌شود قرآن می‌فرماید: «وَمَا أَدْرَاكَ»؛ جریان «ليلة القدر» چون شکوه و جلالی دارد فرمود: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ»^۲ اگر کتابی و کتیبی، اگر برنامه‌ای و اجرایی و مانند آن خصیصه‌ای داشته باشد و برای جامعه آن روز شناخته شده نباشد قرآن کریم بعد از ذکر آن، کلمه «وَمَا أَدْرَاكَ» را طرح می‌کند؛ یعنی او را آگاه می‌کند که یک مطلب تازه‌ای است، آنچه در بین شما است این نیست و آنچه را که ما آوردیم سابقه ندارد، شما باید سر تا پا گوش باشید تا اینکه بفهمید، در جریان ليله قدر این است «وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ».

۱. شرح أصول کافی (صدرا)، ج ۱، ص ۶۰۲.

۲. سوره قدر، آیات ۱ و ۲.

اینجا هم می‌فرماید که ﴿حُطْمَةٌ﴾ شما نمی‌دانید که حطمة چیست! ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطْمَةُ﴾؛ «حطیم» یعنی در هم کوبیدن، «مخطوم» این بر وزن فعیل به معنی مفعول است؛ مثل «هشیم محتظر» که مهشوم است یعنی مقطوع است. «حطمة» که اسم جهنم است، یعنی کوبیده شده، خرد شده و نرم شده. فرمود این امر تازه است یک آتش تازه است نمونه‌اش را شما در دنیا نمی‌بینید در عالم نمی‌بینید. کار آتش چیست؟ کار آتش این است که جسم را می‌سوزاند تمام می‌شود؛ اما روح را بسوزاند عواطف را بسوزاند، آن قلب ملکوتی را بسوزاند، اینها که نیست. در جهنم که از آن در اینجا به حطمه یاد شده است و حطیم هم نامی از نام‌های جهنم در اثر وصفی از اوصاف اوست، این یک کار بی‌سابقه می‌کند؛ همان طوری که در دنیا بی‌ادبی تحقیرکننده، حیثیت و آبروی تحقیرشونده را زیر پا می‌گذارد قلب او را به درد می‌آورد، عواطف و احساسات او را جریحه‌دار می‌کند، روح او را مصدوم می‌کند، در جهنم آتشی است که روح‌سوز است و نمونه‌اش را ما در دنیا نداریم. در این گونه از موارد می‌فرماید: ﴿وَمَا أَدْرَاكَ﴾؛ چه چیزی تو را آگاه کرد؟ قبلاً که نمی‌دانستید، سابقه هم که نداشت، این رهاورد وحی است، ما باید تفسیر کنیم. ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطْمَةُ﴾ این حطمه نار جهنم نیست، ناری نیست که ﴿وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾^۱ ناری نیست که ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾^۲ ناری نیست که ظالمین هیزم آن باشند، ناری نیست که رهبران کفر آتش‌زنه یا آتش‌گیره باشند، ناری نیست که کفار ابزار سوخت و سوز همین نار را فراهم بکنند از آن قبیله نیست؛ این ﴿نَارُ اللَّهِ﴾ است که در درون دل افروخته می‌شود ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ﴾ ای که ﴿تَطَّلِعُ عَلَى الْفِتْنَةِ﴾^۳ فؤاد را می‌سوزاند. با هیزم که نمی‌شود روح را سوزاند، با مواد قی‌ان‌تی و گازوئیل و ذغال‌سنگ و مانند آن که روح سوخته نمی‌شود روح که امر مجرد است با نار ملکوتی سوخته می‌شود نه با نار مملکی.

۱. سوره بقره، آیه ۲۴.

۲. سوره جن، آیه ۱۵.

فرمود: ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِئَةِ﴾، فؤاد را می‌سوزاند. در جهنم که هم بدن می‌سوزد طبق آیات سوره مبارکه «نساء» که فرمود: ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾^۱؛ چون نیروی لامسه است که سوخت و سوز را ادراک می‌کند و این نیروی لامسه در استخوان هست، در گوشت هست، در رگ و پیه و پیوند هست، در پوست بیش از جای دیگر است؛ لذا فرمود وقتی این پوست به وسیله آتش سوخته شد ما پوست تازه می‌رویانیم که او بیشتر احساس بکند ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾ این درباره نار جهنم است.

در این نار جهنم که غیر از نار حطمه است دست و پا می‌سوزد و همان طوری که این گونه از افراد راه ترقی دیگران را بستند، راه رشد را بستند راه تکامل را بستند، زنجیری کردند، جلوی مردم را گرفتند اینها هم در آتش جهنم زنجیری می‌سوزند، این طور نیست که دست و پایشان آزاد باشد؛ اینها کسانی‌اند که در صفد و در زنجیرها و در دام‌ها و در بندهای آهنین بسته می‌سوزند نه باز. با دست بسته می‌سوزند چون دست خیلی‌ها را بستند، با پای بسته می‌سوزند چون پای خیلی‌ها را بریدند نگذاشتند اینها به کمالاتشان بار یابند؛ اینها ﴿مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ﴾^۲ هستند این طور نیست که حالا اینها را در یک جای وسیعی بگویند اینجا جهنم است اینجا باید بسوزید، آنجا که هستند جایشان تنگ است، چون ضیق صدر داشتند ﴿كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ﴾^۳ چنین مشکلی داشتند.

بنابراین همین‌ها که ﴿مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ﴾ هستند و در حطمه مشغول سوخت و سوز هستند و گذشته از بدن‌سوزی روح‌سوزی هم مطرح است که ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِئَةِ﴾، با این وجود این حطمه، این جهنم، این دستگاه تلخ و سخت، این درش بسته است؛ ﴿إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ﴾ بسته است، ﴿فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ﴾

۱. سوره نساء، آیه ۵۶.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۴۹؛ سوره ص، آیه ۳۸.

۳. سوره أنعام، آیه ۱۲۵.

عَمَد را گفتند جمع عمود است و مَمْد یعنی طولانی. معمولاً درها سابق این طور بود الا آن چون این کلمات برای توده مردم خیلی شناخته شده نیست، قرآن کریم اینها را به ﴿وَمَا أَدْرَاكَ﴾ و مانند آن توضیح می‌دهد که اینها با همه خصوصیاتشان شناخته بشوند. اینها که در جهنم هستند در جهنم محکم بسته است، بستن در جهنم نه برای آن است که کسی از بیرون وارد نشود، چون کسی حاضر نیست وارد جهنم بشود. بستن جهنم نه برای آن است که کسی از درون بیرون نیاید چون هیچ کسی قدرت ندارد، بسته دارد می‌سوزد. خود بسته بودن در، عذابی است فوق عذاب. بنابراین بستن در جهنم برای هیچ کدام از این دو منظور نیست، برای آن نیست که بیگانه نیاید، برای آن نیست که جهنمی خارج نشود، بلکه عذابی است فوق عذاب؛ چه اینکه درهای بهشت باز است این نه برای آن است که بهشتی بخواهد برود، بهشتی هرگز حاضر نیست از جایی که روح و ریحان است خارج بشود، هرگز بهشتی از بهشت حاضر نیست خارج بشود و این نه برای آن است که بیگانه وارد بهشت نشود، هرگز بیگانه قدرت ورود به بهشت را ندارد؛ اما باز بودن در نعمتی است روی نعم دیگر. اگر در بهشت باز است چون این نعمتی است فوق نعمت‌ها و ذات اقدس الهی جهنمی‌ها را با آن سبک تعذیب می‌کند، بهشتی‌ها را با این سبک اکرام می‌کند. در جریان بهشت دارد که در آنجا اینها خالدین هستند و مرفهین هستند و هرگز بیرون نمی‌آیند با این وجود در بهشت باز است ﴿مُفْتَحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ﴾^۱ است ولی در جهنم درها غالباً بسته است، چون عذابی است فوق عذاب دیگر. اما این بیان نورانی را قرآن کریم به این صورت ذکر کرد که حطمه ﴿نَارُ اللَّهِ﴾ است، یک؛ این ﴿نَارُ اللَّهِ﴾ فؤاد را می‌سوزاند، دو؛ و ﴿إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ﴾ این شهوت و گرایش‌های باطل برای جهنمی‌ها تسجیل شده است، امروز به این صورت جهنم در بسته درآمد، ﴿إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ﴾ بسته است، ﴿فِي عَمَدٍ مُّمدَّدَةٍ﴾. قبلاً این درهای چوبی که

می‌بستند قفل می‌کردند، چوبی از جنس خود در می‌تراشیدند، حلقه‌ای در قسمت چپ در احداث می‌کردند، این چوب سنگین را که به بخش راست این در بسته بود از همان جا حرکت می‌دادند به مجرای این قسمت به نام محل گیردار و بسته شدن وارد می‌کردند، این می‌شد در بسته؛ اما گاهی در به این سبک بسته می‌شود که از بالا تا پایین پشت‌بند دارد، نه پشت‌بندش افقی باشد، بلکه پشت‌بندش عمودی است. از بالا تا پایین پشت‌بندی دارد که به هیچ وجه سارق نمی‌تواند در را باز کند چنین حالتی را جهنم دارد. این عمودی است که طولانی است و مد پیدا کرده است، ممدّه است یعنی طولانی و ممتد است؛ برای اینکه آن لنگه را به این لنگه کاملاً بسته است و صدر تا ذیل این دو لنگه‌ای که به هم بسته شدند با آن عمّد تثبیت شده است.

بنابراین خیلی فرق می‌کند بین اینکه در باز باشد یا بسته، یا اگر بسته است به این نحو بسته باشد یا به نحو عادی. در قرآن کریم بسته بودن جهنم را ویژه می‌داند و می‌فرماید چه کسی می‌داند که جهنم را چگونه بستیم یا بهشت را چگونه بستیم و چه طور بستیم و در قسمت‌های بهشت در بسته نیست و این اکرام بهشتی‌ها است با اینکه کسی بدون اجازه نمی‌تواند وارد بشود و هم به جانب دوزخ که نگاه بکنید می‌بینید که در بسته است و در این بستگی احدی قدر نفوذ ندارد.

بنابراین جامعه را اگر کسی بخواهد یکدست کند، هم از نظر مسائل روانی باید یکدست بشود هم از نظر امکانات باید یکدست بشود نه تفاوت نباشد، بلکه این تفاوت زمینه تحقیر را، زمینه همزه و لمزه را و مانند آن را فراهم نکند. جامعه باز جامعه عقل‌مدار و عدل‌محور است نه جامعه بسته که به دنبال این قید یا آن قید حرکت کند که امیدواریم ذات اقدس الهی این توفیق را به جوامع اسلامی مرحمت کند که موحدانه بیندیشند و خیرخواه یکدیگر باشند.

«غفر الله لنا و لكم و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته»